

جلسه 021

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقيه الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

فرمودند که شرکت های قانونی را، حقوقدانان و اقتصاديون به انقساماتی تقسیم کردند، هفت قسم، گفتیم در قانون تجارت به هفت قسم تقسیم شده بود که از آن هفت تا سه تایش را در این کتاب نام برده بودند. یکی «الشركات المساهمة» یعنی شرکت هایی که سهامدار دارد.

دو: «الشركات المساهمة المختلطة» شرکت های مختلط سهامی این جور تعریف شده، شرکت هایی هستند که تحت اسم مخصوص بین یک یا چند شریک ضامن و یک یا چند نفر سهامدار تشکیل می شوند، مسئولیت شریک با شرکای ضامن، تضمینی، نامحدود و شخصی است و مسئولیت سهامدار یا سهامداران در این نوع شرکت محدود به مبلغ اسمی سهامی است. این که گفته می شود مختلط یعنی دو گروه در این شرکت با هم دخالت دارند، بعضی ها سهامدار هستند، بعضی ها سهامدار نیستند متنها سرمایه گذاری کردند. سهامداران نسبت به مطالبات از آن شرکت در صورتی که مثلاً ورشکست کند، رکود برایش پیدا بشود و امثال ذلک، سهامداران به اندازه ی سهمی که در آن سهام شان بیان شده به آن اندازه مسئولیت دارند، اما آن سرمایه گذارانی که سهام ندارند و مستقیماً سرمایه گذاری کردند آن ها مسئولیت تضمینی دارند یعنی همان طور که دیروز گفتیم یعنی طلبکاران مستقیماً به هر یکی از آن ها در کل طلب می توانند مراجعه کنند. دیگر به آن ها نمی گویند شما چقدر سرمایه گذاری کردید؟ نه، طلبکاران به هریک از آن کسانی که فقط سرمایه گذار هستند نه سهامدار، سرمایه گذار هستند به هر کدام از آن ها می توانند مراجعه کنند آن هم به کل طلبکاری شان. خب حالا بعداً آن ها بین خودشان چکار می کنند آن مطلب آخری است. پس این جا به آن گفته می شود شرکت های سهامی اولاً گفته می شود چرا؟ چون پای سهامداران توی کار است، گفته می شود مختلط به خاطر این که علاوه بر سهامداران ما این جا سرمایه گذارانی هم که سهام ندارند داریم فذا گفته می شود مختلط. خب پس «الشركات

المساهمة المختلطة» شرکت‌هایی که هم سهامدار دارد و هم وصف مختلط بودن که این سهامداران با غیر سهامداران که سرمایه‌گذاران باشد همراه هستند. پس فرمود شرکت‌هایی هستند که تحت اسم مخصوصی، این که تحت اسم مخصوص می‌گویند چون در قانون شرکت‌ها این است که باید یک نامی برای خودشان انتخاب نکنند. نمی‌شود بگویند ما مثلاً شرکتی درست کردیم، اسمش چی هست؟ اسم ندارد، نه یک اسمی باید برای خودشان مثلاً بگویند فرض کنید آسمانیان، فرض کنید یک اسمی برای خودشان بگذارند. اسم مخصوص بین یک یا چند شریک ضامن و یا چند نفر سهامدار تشکیل می‌شود. مسئولیت شریک یا شرکای ضامن تضمینی و نامحدود است، فلذا گفتیم تمام بدهکاری را می‌توانند از آن‌ها مطالبه کنند و شخصی است و مسئولیت سهامدار اگر یکی باشد یا سهامداران اگر متعدد باشند در این نوع شرکت محدود به مبلغ اسمی سهامی ...

س: طلبه اگر بیشتر از آن سهم، چیز است سرمایه‌گذار باشد باز هم معقول است؟

ج: بله؟

س:؟؟؟ می‌خواهد بگیرد از آن شرکایی؟؟؟ بیشتر از آن سرمایه‌ای باشد که گذاشته ...

ج: آره ممکن است بگویند آره ...

س: بیشتر باشد؟

ج: آره بیشتر باشد، شما باید تضامنی است دیگر آمدی کسی که خربزه می‌خورد پای لرزش باید بنشیند، شما آمدی این جا این را پذیرفتی که اگر چنین چیزی پیش آمد من باید مثلاً اداء کنم، حالا این یک مقداری از این امور هم مربوط می‌شود به این که توی اساسنامه گاهی محدود ممکن است نکنند.

این شد شرکت سهامی، مساهمهی مختلطة. «و الشركات المختلطة غير المساهمة» این هم قسم سوم، این چی هست؟ گاهی یک شرکتی تشکیل می‌شود اما اصلاً سهامدار ندارد ولی از دو گروه تشکیل می‌شود؛ یک گروهی که می‌آیند سرمایه‌گذاری می‌کنند و ضامن می‌شوند که بله ما سرمایه‌گذاری می‌کنیم و اگر مسأله‌ای پیش آمد ما از عهده بر خواهیم آمد. یک عده هم می‌آیند سرمایه‌گذاری می‌کنند ولی مسئولیت محدود

می پذیرند که داشتیم یکی از انقسامات همین بود که با مسؤلیت محدود است. پس مختلط است از باب این که یک عده سرمایه گذاری هستند که تضمین کردند مطلقاً، یک عده سرمایه گذاری هستند که تضمین مطلق نکردند، محدود به مقدار سرمایه گذاری شان کردند، از این جهت می گوییم مختلط. اما از جهت این که هیچ سهامداری در بین آنها نیست و لذا می گوییم «الشركات المختلطة غير المساهمة» سهامداری چون در بین شان نیست دیگر. آن وقت هر یک از این هفت قسم دارای احکامی است، خصوصیات است، گاهی هم من کشور الی کشور ممکن است اینها متفاوت بشود آن احکامی که در این جا جمع شده است. خب این بحث هم تمام شد.

س: ??? شما فرمودید آن شرکت های سهامی با آن فلسفه وجودی ای که برای یک شخص اعتباری بیان شد که استقلال ??? دارند، اصلاً یکی از فوایدش همین است، این چه جور ??? این که باز افتاد توی زمین این سهامداران ...

ج: ببینید آنها فلسفه های این جور نیست که همه ی شخصیت های اعتباری الا و لابد باید تمام آن چه که گفته شد به عنوان فلسفه باشد، فواید دیگری هم مثلاً گفته شد، یکی از فواید دیگر این شرکت های سهامی این است که خیلی از کارها سرمایه های کلان می خواهیم و از اشخاص متفرد و جدا ساخته نیست، خب یکی از فواید این بود که آمدند به این روی آوردند که یک شرکتی درست کنند سرمایه گذاران و سهام های گاهی خیلی محدود که افراد زیادی می توانند بخرند این سهام ها را. خب یک کسی مثلاً دو میلیون بود باشد، مثلاً هر سهمی فرض کنید یک میلیون است این دو تا سهم بیشتر نمی تواند بخرد ولی این دو میلیون دو میلیون ها که روی هم انباشته می شود این به خدمت شما عرض شود یک چیز کلانی درست می شود این هم یکی از فوایدش هست. حالا بعضی از مواقع هست که برای این که آن سهامداران یا آن سرمایه گذاران دلگرم تر باشند یک عده که می آیند سرمایه گذاری می کنند می گویند آقا آنها خیلی دلشان مثلاً فرض کنید که چیز دارند به این که حالا چی می شود؟ اگر که مثلاً این ورشکست شد چی می شود؟ می گویند ما تضمین می کنیم درست؟ این جا آن فایده ای که، آن فایده این جا از بین خواهد رفت ولی آن فایده های دیگر این جا برقرار خواهد بود.

این جور نیست که تمام آن فواید و مصالحی که گفته شد در کل فرد فرد از شخص اعتباری باید ملحوظ نظر باشد.

« الفصل السابع: النظريات حول وجود الشخص الاعتباری »

بحث دیگری که بین حقوقدانها و اقتصاديون و قانونگذاران رایج هست این بحث است که آیا شخص اعتباری دارای چه وجودی است؟ ما سه نحو وجود داریم در عالم، یک وجود حقیقی که مثل وجود این ساختمان، افراد که در دنیا هستند، ماه، خورشید، همه‌ی اینها اینها وجود حقیقی هستند، انسانها. دو: وجود اعتباری، وجود اعتباری یعنی این که انسانها اعتبار می‌کنند وجود یک چیزی را؛ مثل این که خیال انسان می‌کند، خیال می‌کند مثلاً یک امری وجود دارد. برای خاطر یک مصالحی و تسهیل امور و سامان دادن به امور زندگانی می‌آیند اعتبار می‌کنند یک چیزی را که در عالم اعتبار وجود دارد. یک امر سومی هست که نه وجود واقعی و حقیقی دارد نه وجود اعتباری دارد بلکه یک وجود تسامحی، مجازی؛ یعنی نه اعتبار کردند وجود را برای او نه واقعاً وجود دارد. اما وجود را به او اسناد می‌دهند، یک فعلی را به او اسناد می‌دهند مجازاً. مثلاً می‌گویند جری المیزاب، ناودانها به راه افتادند، خب ناودان که به راه نمی‌افتد، چی به راه می‌افتد؟ بارانی که در ناودان دارد جریان پیدا می‌کند، آبی که در ناودان دارد جریان پیدا می‌کند. اما جریان آب را به ظرفش که ناودان باشد و مسیرش نسبت می‌دهند. این نسبت چه نسبتی است؟ اعتبار می‌کنند که ناودان دارد جریان پیدا می‌کند؟ نه، اعتبار نمی‌کنند جریان ناودان را، حقیقتاً هم که ناودان جریان ندارد، پس این جریان نه وجود واقعی دارد برای ناودان نه وجود اعتباری دارد برای ناودان، اما وجود مجازی دارد که شعراء و شعر و در آن هنرهای اینچنینی از این چیزها خیلی زیاد است که مجازاً نسبت می‌دهند. حالا بین این حقوقدانها این بحث هست که این شخصیت‌های اعتباری این بخش از شخصیت‌های اعتباری نه مثل مسجد نه مثل آن که قبلاً داشتیم شخصیت‌های اعتباری بود که عین خارجی هم در خارج از ما گفتیم مسجد خودش یک شخصیت اعتباری است، حوزه علمیه یک شخصیت اعتباری است، حرم یک شخصیت اعتباری است نه، آنهایی که درحقیقت یک وجود متأصل خارجی ما برای آنها نمی‌بینیم. آمدند بحث کردند که این

شخصیت اعتباری چه جوری است وجودش؟ از کدام یک از این اقسام ثلاثه هست؟ یک نظریه که نسب الیه، این جا که می گویم نسبت الیه برای احتیاط است که کلمات این ها گاهی دو پهلو هست و نمی توانیم به طور جزم نسبت بدهیم به همه ی آنها، از این جهت می گوئیم نسبت الیه. یک عده ای آمدند گفتند آقا تمام این وجودات اعتباری که ما اسمش را می گذاریم شخص اعتباری، این ها موجود مجازی است. واقع امر این است که در تمام این موارد آن که مالک است، آن که وظیفه دارد، آن که حق دارد، تکالیف، حقوق، ملکیت، تمام این ها مال شخص طبیعی است. اگر نسبت بدهیم به شرکت مثلاً این مجاز است. حتی در مورد دولت مثلاً، می گویند این اموالی که در اختیار دولت است این اموال مال مردم است، مالک آنها همین اشخاص طبیعی هستند که مردم باشند، مردمی که در این کشور دارند زندگی می کنند. اگر می گوئیم این اموال مال دولت است؛ این اسناد مجاز است. مثل اسناد جریان به میزاب است. مجازاً این حرف را می زنند. استدلالی که از این آقایان نقل شده این است که گفتند شخص اعتباری دارای دو امر است حداقل. یکی حقوق، یکی تکالیف، وظائف، هر دوی این ها ماهیتش جوری است که برای غیرعاقل شاعر متنبه معقول نیست. تکلیف که روشن است. تکلیف یعنی انجام، حث به یک کاری، ترغیب به یک کاری، هل دادن طرف به انجام یک کاری. خب شخص اعتباری که نمی تواند کاری انجام بدهد. پس تکلیف که معقول نیست نسبتاً، حق هم درحقیقت یعنی اراده، قدرت برخواسته از اراده یا قدرت اعمال اراده، این است. خب شخص اعتباری که اراده ندارد که قدرت بر اعمال اراده داشته باشد. پس چون این چنین است باید گفت که این ها مال شخص طبیعی است یعنی انسان ها. اگر اسناد را به این ها می دهند این مجاز است. پس این شرکت ها که می گویند؛ شرکت نفت، شرکت نفت این اموالی که می گویند مال شرکت نفت است؛ این ها مستخدمین شرکت نفت هستند و کذا و کذا و کذا، هیچ این جوری نیست. واقع این است که یعنی مال وزیر نفت است و مال فلان و مال فلان و مال فلان و این ها، مال این ها، همین آدم ها. و مجازاً ما به شرکت نسبت می دهیم. این یک نظریه ای است که به بعضی از آقایان حقوقدان ها اسناد داده شده. پاسخ این نظر این است که این مطلب ناتمام است. چرا؟ برای این که اولاً نقض می شود به اطفال. یک طفل دو ماهه، یک طفل سه ماهه، یک طفلی که امروز به دنیا آمده، این هم

حقوق دارد، مالک است. اگر یک چیزی برای این طفل خریدند که مثلاً ولیّ او یک چیزی را از مال این طفل، این طفل مثلاً مال داشت، ارث برده بود از مثلاً پدرش، از کسی، اگر رفتند این چیزی برای این خریدند؛ این آقا حق دارد به این معنا که از طرف او باید برود استیفاء کند آن چیزی را که خریدند. اگر آن شخص نداد می‌تواند بروند از او شکایت کنند. بگویند مال طفل را نداده، غصب کرده، پس بنابراین حقوقی دارد این طفل. منتها اعمال این حقوق خودش قدرت ندارد. به واسطه ولیّ او، قیم او، سرپرست او، یک کسی انجام می‌شود. ولی حقوق مال او است. می‌گوید حق بچه را بده. نمی‌گوید حق من را بده. حق بچه را بده. پس بنابراین این جور نیست که در حقوق حتماً حق باید با کسی باشد که الان اراده دارد خودش، این طفل صغیر شیرخوار چه اراده‌ای دارد الان؟ چه قدرت بر اعمال اراده دارد؟ نه اراده دارد نه خودش قدرت بر اعمال اراده‌اش دارد. اما در عین حال در اعراف عقلائیه حق برای او قائل هستند و او را ذی‌حق می‌دانند. شرع هم این را امضا کرده، قبول دارد. شارع هم به ذی‌حق می‌دهد. و اما تکلیف که شما می‌گویید، تکلیف یک‌وقت معنای تکلیف را حث و برانگیزاندگی و بعث و این‌ها می‌دانید یا در نهی زجر می‌دانید؟ خب بله، به این معنا معنا ندارد. اما معنای تکلیف این نیست فقط. تکلیف یعنی مسئولیت‌داشتن، بر دوش بودن، خب می‌گوید آقا، بر دوش این طفل این‌ها هست. خب حالا خودش نمی‌تواند انجام بدهد، ولیّ او یا قیم او و امثال این‌ها انجام می‌دهند. پس بنابراین ما نمی‌خواهیم بگوییم اگر شرکت وظیفه دارد یعنی می‌خواهیم شرکت، خود شرکت را هل بدهیم بگوییم برو خودت این کار را انجام بده. این نیست معنایش که شما بگویید معقول نیست. بنابراین این نظریه که ما بگوییم که امور اعتباریه اگر می‌گوییم مالک است، اگر می‌گوییم حق دارد، اگر می‌گوییم وظائفی به عهده‌اش هست. این مجاز است و واقع آن این است که مال انسان‌ها است. این چیزی که مال انسان‌ها است مجازاً به او نسبت بدهیم هرگز این‌چنینی نیست. و این نظریه نظریه باطلی است.

«الفصل السابع: النظريات حول وجود الشخص الاعتباری» که آیا الشخص اعتباری واقعاً وجود دارد یا نه، وجود ندارد و مجازاً به او می‌گویند؟ «حول وجود الشخص الاعتباری يطرح القانونيون نظريات و مناقشات كثيرة نعرض فيما يلي اهمها»: نظريات و اشکالات کثیره‌ای در این باب دارند که مهم آن‌ها را، اهم آن‌ها را

عرضه می‌کنیم. «النظرية الأولى: الوجود الافتراضي و الوجود المجازی» که اگر این وجود افتراضی را نمی‌آوردند شاید بهتر بود. چون وجود افتراضی با وجود اعتباری هم هم‌معنا می‌تواند باشد. چون در اعتبار هم، حقیقت اعتبار بالفرض چیزی نیست.

س: انتزاع می‌شود.

ج: بله؟

س: انتزاع می‌شود.

ج: انتزاع هم باز غیر از این است. وجود اعتباری همان وجود درحقیقت افتراضی را فرض می‌کنیم دیگه، فرض است. اما مجازی معنایش این است که نه؛ مال جاهای دیگری است مجازاً به این نسبت می‌دهیم مثل همان جریان میزاب که عرض کردیم. جریان مال آب است به ظرفش نسبت، به مسیرش نسبت می‌دهیم مجازاً...

س: ...

ج: خب اسناد باید پس باشد. اسناد باید بشود مجازی.

س: ...

ج: بله.

س: در لغت افتراض به معنای مجاز هم هست.

ج: بله؟

س: در لغت افتراض یکی از معانی‌اش همان فرض کردن است که شما گفتید مجازی بودن است. ...

ج: خب آن دقیق نیست. فرض می‌کنیم مجاز نیست.

بعد «يقال احياناً في توضيح هذه النظرية ان الشخص الاعتباری لا وجود له في الواقع» نه وجود تأصلی و نه وجود اعتباری، وجودی درواقع ندارد. «و الموجود الحقيقي هو الشخص الطبيعي فحسبه»؛ فقط شخص طبیعی موجود است. «لانه كما مرّ سابقاً، فانّ الشخص هو موجود يتمتع بالحق و الواجب» زیرا همان‌طور که گذشت

ما خود شخص را چی معنا کردیم؟ خود عنوان شخص را؟ کلمه شخص ص، به چی معنا کردیم؟ گفتیم شخص را به کسی می‌گوییم که حق و وظیفه دارد. آن وقت این یا می‌شود مثلاً طبیعی؛ آدم‌ها یا می‌شود اعتباری. توی معنای شخص چیزی أخذ شده که باعث می‌شود ما این وجودات اعتباری مثل شرکت و کذا و کذا را نداریم بگوییم، این‌ها اصلاً شخص هستند. چرا؟ چون «لا یتمتع بالحقوق و لا یتمتع بالتکالیف». «فان الشخص هو موجود» که بهره‌مند است به حق، حقوق و واجب و تکالیف «و هما» هم حق هم واجب «متوقفان علی الوعي و الادراک» بر انتباه و درک. درک ممکن است کسی داشته باشد یک وقتی منتبه نباشد. حواسش یک جای دیگری باشد. هم باید درک داشته باشد هم توجه به درکش داشته باشد. انتباه. «اما توقف الواجب علیهما» خب این دوتا متوقف بر این هستند. حالا چرا؟ می‌فرماید اما توقف واجب بر این دوتا، بر وعی و ادراک که واضح است. اگر بخواهی بگویی یک چیزی واجب است بر تو، باید انجام بدهی، باید نباید، این هل دادن، این تکلیف کردن واضح است که متوقف بر وعی و ادراک است. به دیوار مثلاً می‌شود گفت انجام بده؟ «و اما توقف الحق علیهما و الوعي و ادراک فمن جهة أن الحق نوع من القدرة» حق یک نوع قدرت است. مثلاً شما حق خیار دارید. یعنی قدرت دارید معامله را به هم بزنید. حق رفتن از این مسیر را دارید. یعنی می‌توانید در این مسیر گام بردارید. راه بروید، کسی حق ندارد جلوی شما را بگیرد. «نوع من القدرة» است. «و القوة الارادية یمتنع تصورهما فی الشخص الفاقد للارادة» این قدرت و قوه ارادیه ممتنع از تصور نمودن او را در شخص فاقد اراده. پس بنابراین شخص اعتباری نمی‌توانیم ما در او حق برایش تصور کنیم. «و كذلك من الواضح أن الوعي و الادراک و الارادة یمکن تصورهما فی الشخص الطبيعي دون سواء و كذلك» یعنی همانند این سخن و این استدلالی که کردیم. این کذلک در این جاها به تعبیر دیگر یعنی بعبارة أخرى، به عبارت دیگر در مقام تعلیل برای آن مدعی آن، واضح است که وعی و ادراک و اراده، هر سه تایی این‌ها یمکن تصورهما در شخص طبیعی که انسان باشد دون سواء؛ در غیر انسان که نمی‌شود این‌ها را تصور کرد. وقتی در غیر انسان این سه تا را نمی‌شود تصور کرد چه طور شما می‌گویید شخص اعتباری وجود دارد؟ شخص اعتباری غیر انسان؟ شخص اعتباری غیر انسان که نه ادراک دارد نه وعی دارد نه اراده دارد. پس بنابراین چه جور می‌شود

گفت که این‌ها حق دارند؟ می‌شود گفت این‌ها وظیفه دارند، تکالیف دارند، پس باید گفت این تکالیف و حقوق مال آدم‌ها است. به آن‌ها همین‌جور مجازاً نسبت داده می‌شود. خب، «بناءً علی هذا فانّ اضافه صفة الشخص» بنا بر این سخنی که گفتیم که گفتیم شخص اصلاً «ما يتمتع بالواجب و الحقوق» است. بنابراین اضافه صفت شخص و کلمه شخص بر شخص اعتباری «و عدّه مؤهلاً للحقّ و الواجب» این مفعول دوم عدّه هست. یا باید آن الف و لام داشته باشد «و عدّه مؤهلاً للحقّ و الواجب». این‌که ما شخص اعتباری را اهلیت دارنده حق و واجب بشناسیم این چیه؟ این اضافه «مجاز محض» یک مجاز محض است. حقیقتی در آن نیست. «و یضطرّ الیه» که «یضطرّ الیه بهدف تسهیل التعامل معه». که اضطرار داریم برای این مجازگویی به هدف آسان نمودن تعامل با آن شخص اعتباری. یعنی اگر بخواهیم این‌جا بگوییم این مال کیه؟ بخواهیم بگوییم مال زید، عمرو، بکر، خالد، خب حالا یک فهرست بلندبالایی بگوییم خب کار مشکل می‌شود دیگه، می‌گوییم مال شرکت است. این برای تسهیل امور که بگوییم مال شرکت است. حالا شرکت کیه؟ مجازاً برو فهرستش را ببین افراش چه کسانی هستند. برای این‌که راحت بشود کار، این مجاز را مضطر شدیم «فمثلاً: یفرض وجود الحقوق و الواجبات للشركة القانونية»، فرض می‌شود وجود داشتن حقوق و اجباتی برای شرکت قانونیه «بینما» در حالی که «الوجود الحقیقی هو للاشخاص المؤسسين للشركة» مال آن‌ها است. «و المالكین لأموالها». وجود حقیقی مال آن‌ها است. این حقوق و تکالیف هم مال آن‌ها است و «و ربما یغالی بعض اصحاب هذه النظرية بالقول»: بعض اصحاب این نظر غلو می‌کنند، یا را خیلی فراتر می‌گذارند و می‌گویند آقا، حتی در دولت و این‌ها اموال مال دولت نیست که دولت یعنی به آن معنای اعتباری. این مال آن نیست. مال همین آدم، مال مردم است. مردمی که توی آن مملکت دارند زندگی می‌کنند. غلو می‌کنند به این سخن که «إنّ جمیع اموال الدولة هی اموال الناس الذین یمیشون فی ذلک المجتمع و انما تتم اضافتها للدولة مجازاً» اگر اسناد به دولت بدهیم این سامان می‌گیرد از حیث مجازی نه واقعیه. خب اما مناقشه‌اش را هم گفتیم که عبارتش هم ان شاء الله جلسه بعد. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

پایان